



## بخش ۴۰ - عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود

۱	رو به آتش کرد شه کای تَندخو	آن جهان سوز طبیعی خوت کو
۲	چون نمی سوزی چه شد خاصیتت	یا ز بختِ ما دگر شد نیتت
۳	می نبخشایی تو بر آتش پرست	آنک نپرستد ترا، او چون پرست
۴	هرگز ای آتش تو صابر نیستی	چون نسوزی چیست قادر نیستی
۵	چشم بندست این عجب، یا هوش بند	چون نسوزاند چنین شعله بلند
۶	جادوی کردت کسی یا سیمیاست	یا خلاف طبع تو از بخت ماست
۷	گفت آتش من همانم ای شَمَن	اندر آتا تو بینی تاب من
۸	طبع من دیگر نگشت و عنصرم	تیغ حَقَم هم به دستوری بَرَم
۹	بر در خرگه سگان ترکمان	چاپلوسی کرده پیش میهمان
۱۰	ور بخرگه بگذرد بیگانه رو	حمله بیند از سگان شیرانه او
۱۱	من ز سگ کم نیستم در بندگی	کم ز تُرکی نیست حق در زندگی
۱۲	آتش طبعت اگر غمگین کند	سوزش از امر ملیک دین کند
۱۳	آتش طبعت اگر شادی دهد	اندر و شادی ملیک دین نهد
۱۴	چونک غم بینی تو استغفار کن	غم بامر خالق آمد کار کن
۱۵	چون بخواهد عین غم شادی شود	عین بند پای آزادی شود
۱۶	باد و خاک و آب و آتش بنده اند	با من و تو مرده با حق زنده اند
۱۷	پیش حق آتش همیشه در قیام	همچو عاشق روز و شب پیچان مدام
۱۸	سنگ بر آهن زنی بیرون جهد	هم به امر حق قدم بیرون نهد
۱۹	آهن و سنگ هوا بر هم مزن	کین دو می زاینند همچون مرد و زن
۲۰	سنگ و آهن خود سبب آمد ولیک	تو به بالاتر نگر ای مرد نیک
۲۱	کین سبب را آن سبب آورد پیش	بی سبب کی شد سبب هرگز ز خویش
۲۲	و آن سببها کانیا را رهبرند	آن سببها زین سببها برترند
۲۳	این سبب را آن سبب عامل کند	باز گاهی بی بر و عاطل کند
۲۴	این سبب را محرم آمد عقلها	و آن سببها راست محرم انبیا
۲۵	این سبب چه بود بتازی گورسن	اندرین چه این رسن آمد به فن
۲۶	گردش چرخه رسن را علتست	چرخه گردان را ندیدن زلتست
۲۷	این رسنهای سببها در جهان	هان و هان زین چرخ سرگردان مدان
۲۸	تا نمائی صفر و سرگردان چو چرخ	تا نسوزی تو ز بی مغزی چو مَرخ
۲۹	باد آتش می شود از امر حق	هر دو سرمست آمدند از خمِ حق
۳۰	آب حلم و آتش خشم ای پسر	هم ز حق بینی چو بگشایی بصر

فرق کی کردی میان قوم عاد	گر نبودی واقف از حق جان باد	۳۱
نرم می شد باد کانجا می رسید	هود گرد مؤمنان خطی کشید	۳۲
پاره پاره می گسست اندر هوا	هر که بیرون بود زان خط جمله را	۳۳
گرد بر گرد رمه خطی پدید	همچنین شیبان راعی می کشید	۳۴
تا نیارد گرگ آنجا ترک تاز	چون به جمعه می شد او وقت نماز	۳۵
گوسفندی هم نگشتی زان نشان	هیچ گرگی در نرفتی اندر آن	۳۶
دایره مرد خدا را بود بند	باد حرص گرگ و حرص گوسفند	۳۷
نرم و خوش همچون نسیم یوسفان	همچنین باد اجل با عارفان	۳۸
چون گزیده حق بود چونش گرد	آتش ابراهیم را دندان نزد	۳۹
باقیان را برده تا قعر زمین	ز آتش شهوت نسوزد اهل دین	۴۰
اهل موسی را ز قبلی و شناخت	موج دریا چون به امر حق بتاخت	۴۱
با زر و تختش به قعر خود کشید	خاک قارون را چو فرمان در رسید	۴۲
بال و پر بگشاد، مرغی شد پرید	آب و گل چون از دم عیسی چرید	۴۳
مرغ جنت شد ز نفع صدق دل	هست تسبیحت بخار آب و گل	۴۴
صوفی کامل شد و رست او ز نقص	کوه طور از نور موسی شد به رقص	۴۵
جسم موسی از کلوخی بود نیز	چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز	۴۶
<b>بخش ۴۱ - طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت خاصان خویش</b>		
جز که طنز و جز که انکارش نبود	این عجایب دید آن شاه جهود	۱
مرکب استیزه را چندین مران	ناصران گفتند از حد مگذران	۲
ظلم را پیوند در پیوند کرد	ناصران را دست بست و بند کرد	۳
پای دار ای سگ که قهر ما رسید	بانگ آمد کار چون اینجا رسید	۴
حلقه گشت و آن جهودان را بسوخت	بعد از آن آتش چهل گز بر فروخت	۵
سوی اصل خویش رفتند انتها	اصل ایشان بود آتش ز ابتدا	۶
جزوها را سوی گل باشد طریق	هم ز آتش زاده بودند آن فریق	۷
سوخت خود را آتش ایشان چو خس	آتشی بودند مؤمن سوز و بس	۸
هاویه آمد مرورا زاویه	آنک بودست امه الهاویه	۹
اصلها مر فرعها را در پیست	مادر فرزند جویان ویست	۱۰
باد نشفش می کند کارکانیست	آبها در حوض اگر زندانیست	۱۱
اندک اندک تا نبینی بُردنش	می رهاند می برد تا معدنش	۱۲
اندک اندک دزد از حبس جهان	وین نفس جانهای ما را همچنان	۱۳
صاعداً مِنَّا اِلَى حَيْثُ عَلِمَ	تَا اِلَيْهِ يَصْعَدُ اَطْيَابُ الْكَلِمِ	۱۴
مُحْتَفَاً مِنَّا اِلَى دَارِ الْبَقَا	تَرْتَقِي اَنْفَاسُنَا بِالْمُنْتَقَا	۱۵
ضِعْفٌ ذَاكَ رَحْمَةً مِنْ ذِي الْجَلَالِ	نُمَّ تَأْتِينَا مَكَا فَا تِ الْمَقَالِ	۱۶
كِي يَنَالِ الْعَبْدُ مِمَّا نَالَهَا	نُمَّ يُلْجِنَا اِلَى اَمْثَالَهَا	۱۷
ذَا فَلَا زِلْتَ عَلَيْهِ قَايِمَا	هَا كَذَا تَعْرُجُ وَ تَنْزِلُ دَايِمَا	۱۸
زان طرف آید که آمد آن چشش	پارسی گویم یعنی این کشش	۱۹
کان طرف یک روز ذوقی راندهست	چشم هر قومی به سوی ماندهست	۲۰

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین	ذوق جزو از کلّ خود باشد ببین	۲۱
یا مگر آن قابل جنسی بود	چون بدو پیوست جنس او شود	۲۲
همچو آب و نان که جنس ما نبود	گشت جنس ما و اندر ما فزود	۲۳
نقش جنسیت ندارد آب و نان	ز اعتبار آخر آن را جنس دان	۲۴
ورز غیر جنس باشد ذوق ما	آن مگر مانند باشد جنس را	۲۵
آنک مانندست باشد عاریت	عاریت باقی نماند عاقبت	۲۶
مرغ را گر ذوق آید از صغیر	چونک جنس خود نیابد شد نغیر	۲۷
تشنه را گر ذوق آید از سراب	چون رسد در وی گریزد جوید آب	۲۸
مفلسان هم خوش شوند از زر قلب	لیک آن رسوا شود در دار ضرب	۲۹
تا زر اندودیت از ره تفکند	تا خیال کژ ترا چه نفکند	۳۰
از کلیله باز جو آن قصه را	واندر آن قصه طلب کن حصه را	۳۱

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

 <p><b>خانقاه خاکسار جلالی مطهری</b> Khaksar Khanqah تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهره</p>	<p>منابع:</p> <p>۱- <a href="#">وبسایت گنجور:</a></p> <p>۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار <a href="#">عبدالکریم سروش</a></p> <p>۳- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملا هادی سبزواری</p> <p>۴- <a href="#">بایگه جامع قرآنی</a></p> <p>۵- <a href="#">وبسایت واژه یاب:</a></p>
--	--

<b>لغتنامه و شرح:</b>	
* شمن: مرتاض در میان بوداییان؛ راهب بودایی.	ملیک: صاحب ملک؛ پادشاه.
* شیبان: از ماه‌های زمستان (کانون اول) که در آن زمین از برف پوشیده و سفید می‌شود.	مرخ: درخت بادام تلخ که چوب آن زود آتش می‌گیرد؛ آتشگیره؛ آتش‌زنه؛ بید دشتی.
* قوم عاد: قومی که هود (ع) به رسالت ایشان آمد و ایشان از نسل عادبن نوح بودند از باعث نافرمانی حق بطوفان باد هلاک شدند.	
* رای: 1- چراننده گله . 2- پشتیبان ، نگهبان . 3- حاکم ، والی .	ترک تاز: تاخت آوردن ناگهانی برای تاراج و کشتار، مانند تاخت‌وتاز ترکان قدیم.
* کلوخ: پاره خشت؛ پاره‌ای از گل خشک یا خاک به هم چسبیده.	قبطی: نسبت است به قبط و آن دودمانی بوده اند در مصر قدیم .
* ناصح: پنددهنده؛ نصیحت کننده.	ستیز: ۱- جنگ وجدال. ۲. دشمنی و سرکشی؛ ناسازگاری؛ کشمکش. ۳. لجاج؛ عناد.
* فریق: گروه؛ دسته. جماعت، حزب، دسته، فرقه، گروه	گز: درختی کوتاه و بوته مانند با خوشه‌های گل سفید یا سرخ‌رنگ و برگ‌های ریز که از ساقه آن گزانه‌ببین گرفته می‌شود و چوب آن برای سوختن استفاده می‌شود.
* هاویه: ۱. جهنم، درک، دوزخ، سقر ۲. دره، مغاک، ورطه	حصه: ۱. نصیب؛ بهره. ۲. بخش.
* نشف کردن: جذب کردن رطوبت . بخود درکشیدن آب و رطوبت را.	
# امر ملیک دین: پس در حقیقت، طبع نکرده، و صحت سلب دارد.	
* نقل از وبسایت واژه یاب.	
# نقل از کتاب شرح مثنوی معنوی - جلد اول- حاج ملا هادی سبزواری	